شهید قدرت‌الله طحانیان نفر اول ایستاده از راست

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهیدان یدالله و قدرت‌الله طحانیان از شهدای عملیات رمضان

انگشترهایی که نشانی پیکر قدرت‌الله شدند

■ صغری خیل‌فرهنگ

وصیت‌نامه خواندنی و عبرت‌آموزی از شهید قدرت‌الله طحانیان به یادگار مانده است؛ وصیت‌نامه‌ای که در آن برای مادرش از اموهب نصرانی می‌گوید و او را به صبر بر آنچه در راه خدا هدیه کرده است، دعوت می‌کند. شهید قدرت‌الله طحانیان در ماه مبارک رمضان و در عملیات رمضان به شهادت رسید. شهید دیگر این خانواده یدالله طحانیان است که در عملیات خیبر به برادر شهیدش ملحق شد. امیرعلی طحانیان برادر شهیدان قدرت‌الله و یدالله طحانیان است. با او همراه شدیم تا از سیره و سبک زندگی شهدای خانواده برایمان روایت کند؛ از دو برادر شهیدی که افتخار خانواده طحانیان شدند. با هم می‌خوانیم.

■ فرمان امام و حضور در جبهه

برادر شهید می‌گوید: «ما اصالتاً اهل سمنان هستیم. دو خواهر و سه برادر بودیم که دو برادرم به نام‌های قدرت‌الله و یدالله در جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند. قدرت‌الله و یدالله هر دو متولد تهران بودند. قدرت‌الله متولد ۱۶ تیر ۱۳۴۳ و یدالله متولد ۱۷ آذر ۱۳۴۷.»

او در ادامه از حضور برادرهایش در جبهه می‌گوید: «فرمان حضرت امام مبنی بر حضور در میدان نبرد و نیاز جبهه‌ها به نیرو باعث شد، راهی شویم. اولین رزمنده خانه من بودم، بعد قدرت‌الله و بعد هم یدالله. قدرت‌الله مسئول ضدهوایی بود و در مراحل بعد نیروی پیاده نظام؛ یدالله هم تدارکات‌چی بود. بچه‌ها هر کدام سه مرحله به جبهه اعزام شدند. یدالله و قدرت‌الله به خاطر سن کمی داشتند پدر و مادرم ابتدا رضایت نداشتند، اما وقتی با آنها صحبت کردند، آنها هم پذیرفتند که هر دو به جبهه اعزام شوند.»

قدرت‌الله از ۱۱ سالگی به اتفاق خانواده در شهرستان سمنان ساکن شد. ایشان تا سال دوم دبیرستان تحصیل کرد و از طریق سپاه پاسداران سمنان به منطقه کرخه اعزام شد و در اعزام اول در تیپ ۷ ولیعصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در گردان پیاده رزمید و مجروح شد و بار دیگر از طریق لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابیطالب (ع) در جبهه ایفای نقش کرد.

برادر شهید از اصرار قدرت‌الله برای حضور مداوم در جبهه اینگونه روایت می‌کند: «قدرت‌الله پس از حضور در جبهه از ناحیه پا مجروح شد. استخوان پایش چند تکه شده بود و بعد ایشان را همان نزدیک خط مقدم عمل کردند و به پایش ۵۱ بخیه زدند. قدرت‌الله بعد از اینکه به هوش آمد خودش با من تماس گرفت و از وضعیتش گفت که من در بیمارستان امام خمینی تهران بستری شده‌ام. ما هم برای دیدارش راهی بیمارستان شدیم و هر روز یکی از ما به دیدنش می‌رفت.

کمی بعد از بیمارستان به خانه آمد، با اینکه نمی‌توانست روی پایش بایستد برای اعزام مجدد به منطقه آرام و قرار نداشت. با عصا حرکت می‌کرد، با این حال برایش ویلچر گرفتیم و با ویلچر به همه‌جا می‌رفت، یک مدت که گذشت و کمی حالش بهبود پیدا کرد از طریق بسیج به جبهه اعزام شد. این مرتبه سومین باری بود که قدرت‌الله راهی می‌شد. به خوبی به یاد دارم ماه مبارک رمضان بود که با زبان روزه به جبهه اعزام شد. چند روز بعد از حضورش در عملیات رمضان شرکت کرد و به فیض رفیع شهادت نائل آمد.»

> مادرم! مانند مادر وهب باش که دشمن فرزندش وهب را کشت و سرش را از بدن جدا کرد و سر را برای ناراحت کردن مادر به طرف او پرتاب کرد، ولی مادر وهب به دلیل ایمان کاملی که داشت سر را پرتاب کرد به طرف دشمن. مادر جان! شما هم باید چنین باشید

قدرت‌الله نفر اول از سمت چپ

■ بیقراری‌های مادر

حکایت شنیدن خبر شهادت قدرت‌الله روایتی تلخ داشت. برادر شهید می‌گوید: «خبر شهادت قدرت‌الله را یکی از دوستان به من اطلاع داد. در خانه آمد و من را سوار کرد. گفت برویم یک دوری بزنیم، رفتیم خیابان سعدی. آنجا مرکز سپاه بود که ایستاد. یکی از دوستانش را صدا کرد و او هم کمی مقدمه چینی کرد و بعد خبر شهادت قدرت‌الله را به من دادند، خیلی شوکه شده بودم و روی زمین نشستم. از طرف سپاه هم به منزلمان آمدند و خبر شهادت ایشان را دادند. همه بستگان و فامیل به خانه ما آمدند. مادرم بیقراری می‌کرد. پیکری هم از شهید نبود تا همزمان با خبر شهادت با برگزاری مراسم کمی آرامش پیدا کنیم. بی‌قراری‌های مادر از همان روز شنیدن خبر شهادت قدرت‌الله با او بود تا سال‌های دور....»

■ انگشترهایی که نشان بودند

جا ماندن پیکر شهید قدرت‌الله برای خانواده‌اش سخت بود. برادر شهید با اشاره به این موضوع از اتفاق معجزه‌آسای حین تفحص پیکر برادرش قدرت‌الله می‌گوید: «برادرم قدرت‌الله در تاریخ ۲۶ تیرسال ۱۳۶۱ در عملیات رمضان با تیر قناسه به شهادت رسید و چون محل شهادتش شرق بصره بود، نیروهای خودی عقب‌نشینی کردند، پیکر تعدادی از شهدا از جمله برادرم در منطقه جا ماند.

بعد از ۳۵ سال از سوی گروه‌های تجسس به شکلی معجزه‌آسا تفحص شد. گویا حین تفحص در منطقه انگشترهای قدرت‌الله از خاک بیرون می‌آید و همین نشانه باعث می‌شود بچه‌های تفحص آن نقطه را با دقت بیشتری جست‌وجو کنند که پیکرش شناسایی می‌شود.

ما در یک مراسم باشکوه آنچه از پیکر برادرم به دست ما رسید را در تاریخ یک اسفند ۹۶ در مزار شهدای امامزاده یحیی تشییع و قدرت‌الله را به خاک سپردیم.»

■ چشم انتظاری و بی‌قراری مادرانه

معنای چشم انتظاری را باید از خانواده شهدای مفقودالاثر پرسید. آنها لحظه به لحظه این چشم به راهی را برایتان تفسیر می‌کنند؛ برادر شهدا از آن لحظات می‌گوید: «برای مادرم گمنامی قدرت‌الله سخت بود. ایشان دو مرتبه به بازدید مناطق عملیاتی رفتند، به بهانه اینکه بتوانند سرنخی از قدرت‌الله پیدا کنند، اما پیدا نکرد و زمان حیات‌شان پیکر او پیدا نشد و بعد از اینکه به رحمت خدا رفت پیکر قدرت‌الله شناسایی شد.

مادرم خیلی بی‌قرار بود. هر بار شهدا تفحص می‌شدند، خیلی سریع به معراج شهدا مراجعه و فکر می‌کردند قدرت‌الله هم جزو شهدای تفحص شده است. پدرم در موقعیت‌های مختلف در مجالس شهدا فقط اشک می‌ریخت و از فراق فرزندانش ناراحت بود.»

■ باتری‌ساز رزمنده

قدرت‌الله به توصیه پدرم برای آموزش باتری‌سازی پیش یکی از بستگان به نام آقای خلیلی می‌رفت و آموزش‌های لازم را می‌دید. ایشان از روزهای همراهی‌اش با قدرت‌الله اینگونه برای ما روایت می‌کند: «قدرت‌الله یک‌سال در مغازه من کار می‌کرد. وقتی به مرخصی آمد، مجروح شده بود. پایش را میله پلاتین گذاشته بودند. در مغازه آمد و گفتم پدرت گفته تا وقتی پایت خوب نشده بهتر است به جبهه نروی. قدرت‌الله گفت چه بهتری؟ میدانی در جبهه چقدر به مثل من نیاز است، گفتم دستور پدرت است. گفت باشد، ولی به جای من خودش باید ثبت‌نام کند. گفتم آخر از این پیرمرد چه کاری برمی‌آید. گفت همان کاری که از من با این پای مجروح برمی‌آید. تدارکات یا هر کار سبک دیگری. پدر ماند، باز هم او رفت و شهید شد.»

■ اعزام به جبهه با موتور گازی!

روزهای بعد از قدرت‌الله و مفقودالاثری‌اش روزهای تلخی را برای خانواده رقم زد، اما اجازه ندادند که اسلحه برادر بر زمین بماند. یدالله سومین رزمنده خانواده بود. این برادر شهید در ادامه به شاخصه‌های اخلاقی شهید یدالله طحانیان اشاره می‌کند و می‌گوید: «یدالله فوق‌العاده جوان پرتلاش و کاری بود. در برنامه‌های فرهنگی بسیج شرکت داشت. در همان ایام که بسیج اعزام‌های مختلف انجام می‌داد، یدالله به خاطر سن کمی که داشت، نمی‌توانست اعزام شود. بارها مراجعه کرده بود و جواب منفی شنید که شما را نمی‌توانیم اعزام کنیم، اما دست بردار نبود. پدر یک موتورگازی برایش خریده بود. ایشان به همراه شهید مرتضی طحان قرار می‌گذارند با همان موتور گازی مستقیم به سمت جبهه‌های جنوب حرکت کنند، غافل از اینکه موتور ظرفیت و توان حمل دو نفر در مسافت چند هزار کیلومتر را ندارد. آنها توشه راه برداشته و راهی می‌شوند، اما در گرمسار موتورشان دچار نقص می‌شود.

خانواده که متوجه غیبت‌شان می‌شوند، پرسان پرسان خودشان را به آنها می‌رسانند و در گرمسار آنها را پیدا می‌کنند و از آنجا به خانه باز می‌گردانند. بعد از این ماجرا والدین اجازه می‌دهند که به جبهه برود، اما سن کم او مانع اعزام می‌شود تا اینکه مجبور به دستکاری در شناسنامه‌اش شد. مرحله اول در تدارکات مشغول به خدمت شد، اما در اعزام‌های بعدی به عنوان نیروی عمل‌کننده در خط مقدم حاضر شد.

یدالله در اعزام آخر و در لحظات وداع به خانواده گفت من این مرحله که بروم، شهید می‌شوم و دیگر برنمی‌گردم. پیش‌بینی یدالله درست بود، عملیات خیبر آخرین عملیات او بود. بعد از شهادتش دوستان و همرزمانش از حالت‌های روحانی و معنوی یدالله در روزهای آخر حیاتش برای ما روایت کردند.

یدالله در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۶۲ در عملیات خیبر با اصابت تیر تک تیرانداز از راه دور به شهادت رسید و به برادر شهیدمان قدرت‌الله ملحق شد.»

بعد از شهادت قدرت‌الله، روزهای گمنامی و چشم‌انتظاری شنیدن خبر شهادت یدالله چندان سخت نبود. چند روز بعد از شهادت یدالله به پدر خبر دادند و از او خواستند خبر شهادت پسر دایی‌اش را هم خود او به خانواده دایی بدهد.

پدر که آمادگی روحی پیدا کرده بود، خبر شهادت پسردایی‌اش را به خانواده رساند. پیکر شهدا را به مسجد ابوالفضل (ع) آوردند.»

برادر شهدا می‌گوید: «مادرم که بعد از شهادت قدرت‌الله صبورتر شده بود، برای تسلی خاطر خانواده شهدا به دیدارشان می‌رفت و در مجالشان دعا و قرآن می‌خواند و برای خانواده شهدا طلب صبر و صلابت می‌کرد. از این رو شنیدن خبر شهادت یدالله برای مادرم که دل به حضرت زینب (س) سپرده بود، سخت نبود. از طرفی وصیتنامه قدرت‌الله و مرور خط به خط آن مادر را قوی‌تر کرده بود.»

شهید یدالله طحانیان

> یدالله همراه شهید مرتضی طحان قرار می‌گذارند با همان موتور گازی مستقیم به سمت جبهه‌های جنوب حرکت کنند. آنها توشه راه برداشته و راهی می‌شوند، اما متأسفانه در گرمسار موتورشان دچار نقص می‌شود. خانواده که متوجه غیبت‌شان می‌شوند، پرسان پرسان خودشان را به آنها می‌رسانند و در گرمسار آنها را پیدا می‌کنند و از آنجا به خانه باز می‌گردانند

■ همچون اموهب نصرانی باش!

وصیتنامه‌ای از شهید قدرت‌الله به یادگار مانده است که نکات بسیار آموزنده و جالبی در آن آمده است. شهید قدرت‌الله در وصیت‌نامه خود مادر را به صبر بر شهادت و روزهای مفقودالاثری‌اش دعوت می‌کند و از او می‌خواهد مانند مادر اموهب نصرانی باشد که در برابر آنچه در راه خدا داده است، چشمداشتی نداشته باشد. او در وصیت‌نامه‌اش اینگونه نوشته است: «شما مادر عزیز که زحمت و رنج فراوان کشیده‌ای تا مرا بزرگ کنی و زیر سایه‌ام بنشینی و من عصای دست تو باشم؛ امیدوارم شیری را که به من دادی، حلال کنی! مادرجان! ان‌شاءالله شهادت که نصیب من شد، از شما می‌خواهم برایم گریه نکنید.

درست است که داغ فرزند و برادر سخت است، ولی مواظب باشید که با گریه و زاری منافقین را خوشحال نکنید و به یاد حضرت زینب(س) باشید که در یک روز ۷۲تن از عزیزان خود را در راه خدا داد و خود و عزیزان بازمانده امام حسین (ع)هم به اسیری رفتند، ولی پیش دشمن گریه و ناله نکردند، بلکه ایشان با سخنرانی معروف خود، دل دشمن را آتش زد. از خواهرانم می‌خواهم که حجاب خود را مثل همیشه بلکه بیشتر حفظ کنند و با حجاب و گفتار رسای خود، دشمنان و منافقین را ریشه‌کن کنند. اگر جنازه من را هم پیدا نکردید، مادرم! مانند مادر وهب باش که دشمن فرزندش وهب را کشت و سرش را از بدن جدا کرد و سر را برای ناراحت کردن مادر، به طرف او پرتاب کرد، ولی مادر وهب به دلیل ایمان کاملی که داشت سر را پرتاب کرد به طرف دشمن. مادر جان! شما هم باید چنین باشید.»

برگ‌هایی از خاطرات شهید قدرت‌الله طحانیان

■ عکس امام و صندوقچه مادر

از کجا آمده بود، نمی‌دانم. این قدر می‌دانم که جایش در صندوقچه مادر بود و ما هر چند وقت یک بار می‌دیدیمش. مادر آن را بیرون می‌آورد و دوباره سر جایش می‌گذاشت. یادم است قدرت‌الله ۱۰ ساله بود که پرسید مادر! این عکس چه کسی است؟ مادرم جواب داد آقای خمینی.

آهسته ادامه داد یک وقت به کسی نگویید که ما عکسش را داریم. قدرت‌الله گفت چرا؟ گفت برای اینکه ما را به زندان می‌اندازند. گفت برای چی؟ مادرم بیشتر از این توضیح نداد، ولی عشق امام از همان موقع در قلب ما جا گرفت.

■ نوارهای انقلابی

مادرم می‌گفت قدرت‌الله به محض آمدنش ضبط را برمی‌داشت و به داخل اتاق می‌برد و در را می‌بست. با آنکه بچه‌های مؤمنی بودند، ولی این حرکت، سؤال برانگیز بود. یکی دو بار پشت در ایستادم شاید چیزی بشنوم، اما مطلب خاصی دستگیرم نشد تا اینکه از او پرسیدم و گفت نوار سخنرانی آقای خمینی را گوش می‌دادیم. گفتم میدانی اگر بفهمن چه بلایی سرتان می‌آورند؟ ولی حریفش نشدم. راهی را شروع کرده بود که حاضر نبود به هیچ قیمتی نیمه‌کاره رها کند. بعد از پیروزی انقلاب فهمیدم، پنهانی اعلامیه‌های امام را هم پخش می‌کردند.

■ سلاح سرد و آهن پاره‌های دشمن

اوایل انقلاب مدتی نفت سهمیه‌بندی بود. بدون اینکه وظیفه‌اش باشد بشکه‌های نفت را با چرخ‌دستی در خانه‌ها می‌رساند. تازه عضو بسیج شده بود. یک چوب دستی بزرگ داشت که سرپست می‌رفت. گفتم چوب برای چی؟ گفت دارم میروم کشیک بدهم. گفتم مگر پرسیدم کجا میروی؟ میگم چوب؟ خندید و گفت به این میگن سلاح سرد! گفتم خدا مرگشان بده! از همه طرف دارن به صدامی‌ها کمک می‌کنند. امریکا، شوروی...

گفت: همشان پوچند! هیچند!

اسلحه‌هاشون هم فقط یک تیکه آهن پاره است،غصه نخور.

■ عکس بهشتی و امام‌خمینی

برای خواهرم در نامه نوشته بود: «عکس دخترت را برایم بفرست خواهرم برای قدرت‌الله نوشت عکس در برابر عکس! قبول! عکس دخترش را برایش فرستاد. قدرت‌الله در نامه بعدی عکس امام و شهید بهشتی را برای ما فرستاد.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۹۴

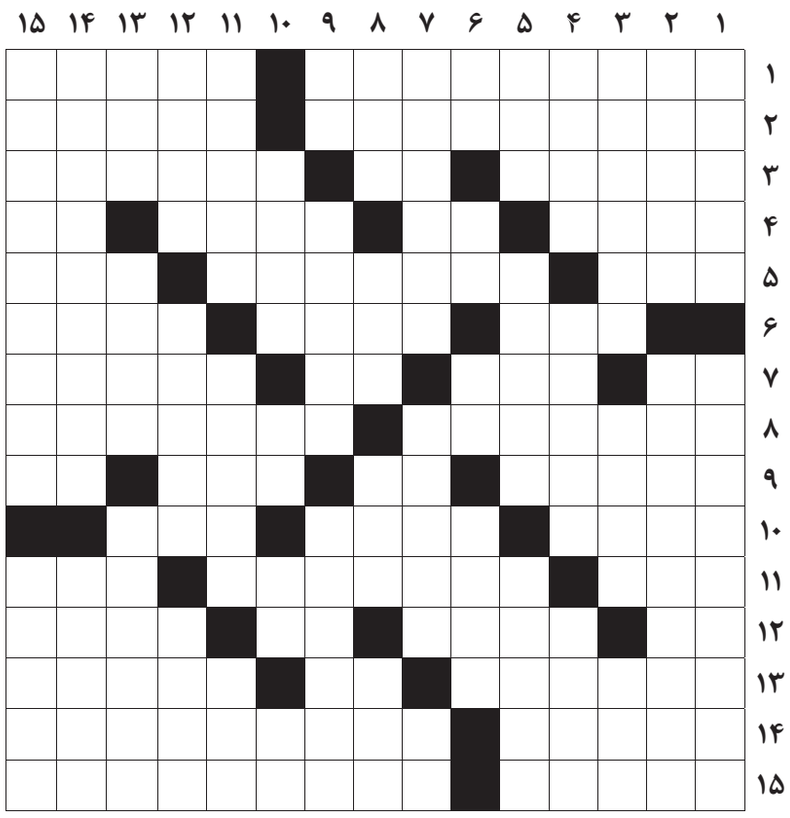

از راست به چپ

■ ۱- ضحاک را سرنگون کرد- تنگه بین سیسیل و خاک اصلی ایتالیا ■ ۲- خطاکاری به خاطر بی اطلاعی- شهریار افسانه‌ای ■ ۳- کم‌بها- سدی در جنوب- عصاره لیموترش ■ ۴- شاداب- کتابی درباره رشادت‌های مردم خرمشهر اثر سیده اعظم حسینی- پرتوها- حرص و طمع ■ ۵- شکستن- قله بلند خراسان- خرس آذری ■ ۶- حرف نهم الفبای یونانی- سمت چپ- گربه زیبا ■ ۷- راندن مزاحم- مرکز استان البرز- صفحه اینترنتی- صورتگری ■ ۸- کوچک‌ترین واحد اجتماعی- ملی‌پوش سال‌های دور پرتغال و از گلزنان برتر تاریخ فوتبال جهان ■ ۹- به زبان آوردن شهادتین هنگام دفن مرده- فرار حیوان- کشتی جنگی- از موجودات نامریی ■ ۱۰- در ستون چهارم بجویید- کتاب زولا- کرایه ■ ۱۱- مقابل حضر- کنایه از خوردنی و آشامیدنی- چارچوب عکس ■ ۱۲- تکرار حرفی- درجه و مرتبه- علامت بیماری- زمین سخت و بی حاصل ■ ۱۳- شهری در کانادا- ویتامین جدولی- همیشگی ■ ۱۴- زنبق سفید- نام اصلی سعدی ■ ۱۵- شهر عبا- اثر رابیندرانات تاگور، نخستین آسیایی برنده نوبل

از بالا به پایین

■ ۱- شهری در سیستان و بلوچستان- اثر پوشکین، نویسنده روس ■ ۲- پیامبر خیاط- ایالتی در منطقه اقیانوس آرام ایالات متحده ■ ۳- امتیازی در کاراته- کینه- وزیر خارجه اسبق امریکا ■ ۴- استانی در چین- به وجود آمدن- ملیت گوگول ■ ۵- ایمن- از نزولات جوی- درجه‌داری در نظام ■ ۶- مزاحمت اینترنتی- ماه سرد- نیا- میوه تازه به بازار آمده ■ ۷- جهالت- پایتخت زیمبابوه- زوبین ■ ۸- سلاح رستم- نوشابه قدیمی- فهرست غذا- جذبه مایه حیات- قیمت بازاری ■ ۱۱- از این پس- ادب- مخفف داداش ■ ۱۲- سالن بزرگ- مغلوب- نقشه عملیاتی ۱۳- دستی- وارونه بالا- پدر هندسه ■ ۱۴- پدر شعر نو- آدمی را لازم است ■ ۱۵- جناح مخالف در سیاست- بهترین

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷	۴		۶					
			۹					۶
						۳		
		۳		۲		۹		
	۲	۶		۵				
				۱		۵	۳	
	۹				۷			
۵		۲						
					۴		۲	۹

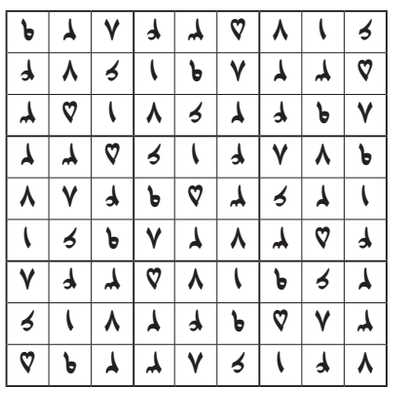

جدول کلمات متقاطع
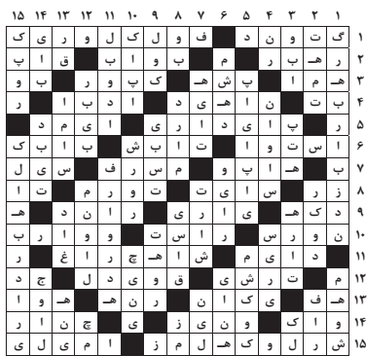
پاسخ جدول شماره ۶۷۹۳